

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیّه	پیاده‌سازی

گوشه‌ای از مصائب امام حسین علیه السلام

کلمات کلیدی: امام حسین علیه السلام، مصائب، روضه، آدم علیه السلام، جبرئیل علیه السلام، کلمات، توبه، عطش، استغاثه، طفل شش ماهه، وداع، قربانی.

چند روایت به‌عنوان روضه می‌خوانم؛ روایات را شنیده‌اید؛ ولی ذکر کردن، به یاد آوردن و تجدید خاطره کردن موضوعیت دارد. قرآن فرمود: **وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ**^۱ به خاطر بیاور و یادآوری کن که ذکر و یادآوری، به مؤمنان سود می‌بخشد.

روایت اول را بحارالانوار از کتاب الدر الثمین نقل کرده است: **فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»**^۲ در تفسیر این آیه‌ی شریفه که آدم علیه السلام از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد. می‌دانید بعد از آنکه آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، در مقام توبه برآمد و کلید پذیرفتن توبه‌اش همین کلماتی بود که به او القاء شد. در تفسیر این آیه کتاب الدر الثمین نقل کرده است: **أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام**؛ حضرت آدم علیه السلام نگاهش به ساق عرش افتاد و اسماء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را مشاهده کرد: **فَلَقَّنَهُ جِبْرَائِيلُ**؛ و جبرئیل به او تلقین کرد؛ به آدم علیه السلام گفت: ای آدم! اگر می‌خواهی

۱. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۵.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۷.

توبه‌ات پذیرفته شود، این جمله‌ها را بگو: **قُلْ: يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ﷺ؛** بگو ای خدایی که ستوده و حمیدی، به حق پیغمبر اکرم ﷺ؛ **یا عالی بِحَقِّ عَلِيٍّ؛** ای خدایی که علو و برتری داری، به حق امیرالمؤمنین علی ﷺ؛ **یا فاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ؛** ای خدایی که فاطری، شکافنده‌ای، خالق و آفریننده‌ای، به حق فاطمه ﷺ؛ **یا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ!** ای خدایی که مُحسنی و احسان می‌کنی، تو را سوگند می‌دهم به حق حسن ﷺ و حسین ﷺ؛ **وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ؛** در حالی که احسان و نیکی از جانب توست. **فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنِ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ وَ أَنْخَشَعَ قَلْبُهُ؛** وقتی آدم ﷺ به نام اباعبدالله‌الحسین ﷺ رسید، اشک‌هایش جاری شد و قلبش خاشع شد؛ **وَ قَالَ: يَا أَخِي جَبْرَائِيلُ فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَبْرَتِي؛** حضرت آدم ﷺ به جبرئیل عرض کرد: برادرم جبرئیل! این پنجمی را که نام بردم و یاد کردم، قلبم شکست و سیل اشک از دیدگانم جاری شد؛ چرا؟ **قَالَ جَبْرَائِيلُ: وَلَكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ؛** جبرئیل به آدم ﷺ عرضه داشت که این فرزند تو، حسین ﷺ، به مصیبتی مبتلا می‌شود که همه‌ی مصیبت‌های عالم در مقایسه با آن کوچک و صغیر است. **فَقَالَ: يَا أَخِي وَ مَا هِيَ؟** آدم به جبرئیل فرمود: برادرم جبرئیل آن ماجرا و مصیبت چیست؟ **قَالَ: يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ؛** جبرئیل گفت: آدم! این فرزند تو کشته می‌شود؛ اما نه در حال عادی؛ در حالی کشته می‌شود که عطشان است؛ تشنه‌کام است؛ غریب است؛ بی‌کس و تنهاست، فرید و وحید است؛ در اوج غربت و تنهایی و بی‌کسی، او را با کام عطشان به شهادت می‌رسانند. **لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ؛** در هنگام شهادت، هیچ یاری برایش باقی نمانده است؛ هیچ یآوری برای حمایت خود ندارد؛ حتی طفل شش‌ماهه‌اش هم به میدان رفته و شهید شده است.

یادتان است، در آن لحظه‌های آخر، اباعبدالله‌الحسین ﷺ بعد از آن حمله‌هایی که به سمت سپاه عمرسعد می‌کردند و آنها مثل موجودات زبون و ترسو از جلوی تیغ حضرت می‌گریختند، حضرت به سمت خیمه‌ها برمی‌گشتند، برای اینکه اهل حرم خبردار شوند ایشان هنوز زنده هستند، یک **لا حَوْلَ**

و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۳ می گفتند، خانم‌ها و بچه‌های خردسال حرم خوشحال می‌شدند که هنوز امام حسین علیه السلام زنده‌اند؛ بعد دوباره برمی‌گشتند. آن قدر حضرت رفتند و برگشتند؛ در آن گرمای داغ سرزمین تفتیده، بعد از چندین روز آب نخوردن، حضرت هم حدود شصت سال دارند، خسته و با آن همه داغ و مصیبتی که از صبح دیده بودند، لذا دیگر رمق نداشتند، به همین خاطر اسب را کنار میدان جنگ آوردند و پیاده شدند؛ با بلندترین صدا اصحابشان را ندا دادند؛ **فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ؛ الْبَتَّةَ چَه صدایی؟ چَه رمقی برای فریاد زدن مانده بود؟! یکی یکی اصحاب را صدا زدند: يَا مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ! يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ!** بعد فرمودند: چه شده که شما جواب حسین را نمی‌دهید؟ شما که یاران باوفایی بودید! نقل شده این جنازه‌های تکه تکه شده روی زمین شروع به حرکت کردند! حضرت فرمودند: نه، آرام بگیرید؛ شما سهم خودتان را ادا کردید. هیچ کس برای امام حسین علیه السلام نمانده بود. تنهای تنها! **يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ.** بعد جبرئیل گفت: **وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ وَاعْطَشَاهُ!** ای آدم! اگر بودی می‌دید که چطور حسین علیه السلام می‌گوید: **وَاعْطَشَاهُ! وَ قَلَّةَ نَاصِرَاهُ!** از نبود یار و یاور گله می‌کند؛ **حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ!** تا کار به جایی می‌رسد که عطش بین حسین علیه السلام و آسمان مثل دود سیاه حائل می‌شود؛ همه‌ی عالم را جلوی چشم امام حسین علیه السلام سیاه می‌کند. **فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شُرْبِ الْخُتُوفِ؛** و وقتی حسین علیه السلام طلب نصرت می‌کند: **هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي؟ هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ الرَّسُولِ؟**^۴ آیا کسی هست که من حسین را یاری کند؟ آیا کسی هست به یآوری من برخیزد؟ آیا کسی هست بیاید از حرم پیغمبر خدا، از نوامیس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کند؟ وقتی طلب نصرت می‌کند، **فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ،** احدی به او پاسخ نمی‌دهد، **إِلَّا**

۳. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۱۹ و محدث قمی، نفس المهموم، ص ۵۶۳.

۴. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۱۶ و حائری، تسلية المجالس، ج ۲، ص ۳۱۴: **هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُؤَحِّدٍ**

يَخَافُ اللَّهُ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو اللَّهُ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟

بِالسُّيُوفِ؛ مگر با شمشیرها و با نوشاندن طعم شهادت و مرگ! **فَيَذِخُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاةِ!** و حسین علیه السلام را مثل یک گوسفند از پشت سر ذبح می‌کنند و سر می‌برند!! **وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ اَعْدَاؤُهُ؛** و تمام دارایی حسین علیه السلام را دشمنان به غارت می‌برند. **وَ تُشْهَرُ رُؤُوسُهُمْ؛** و سرهای آنها را بر نیزه می‌کنند و این سو و آن سو می‌گردانند؛ **هُوَ وَ اَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ؛** در شهرهای مختلف سر مطهر اباعبدالله علیه السلام و یارانش را می‌گردانند؛ **وَ مَعَهُمُ النَّسْوَانُ؛** در حالی که زنان هم در جامه‌ی اسیری همراه آنان هستند. بعد جبرئیل گفت: **كَذَلِكَ سَقَى فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ؛** این‌گونه در علم خدای واحد مَنَّان رقم خورده است که این واقعه در آینده اتفاق می‌افتد. **فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرَائِيلُ بُكَاءَ التُّكْلِی؛**^۵ بعد از این روضه‌ای که جبرئیل خواند، آدم علیه السلام و جبرئیل نشستند و شروع به گریستن کردند. یک معنای بکاء تکللی یا گریه‌ی تکللی، گریه‌ی مادری است که بچه‌اش جلوی چشمش پرپر شده است. معنای دیگر آن هم گریه‌ای است که اشک ندارد؛ مثل یک آه یا صدا و ناله‌ی عجیبی است که فقط بیرون می‌آید. در روایات داریم دو جا در روز عاشورا گریه‌ی تکللی اتفاق افتاد؛ یک‌بار زینب کبری علیه السلام، یک‌بار هم امام حسین علیه السلام **بَكَى بُكَاءَ التُّكْلِی!** این روایت، روضه‌ای است که حضرت آدم علیه السلام از زبان جبرئیل شنید.

روضه‌ی دیگر را خود خدای متعال برای موسای پیامبر علیه السلام تعریف کرد. حدیث طولانی است و فرصت نیست همه را بخوانم؛ بخشی از حدیث را برایتان می‌خوانم؛ خدای متعال برای موسی علیه السلام تعریف کرد که بر حسین علیه السلام چه خواهد گذشت. فرمود: **يَا مُوسَى صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ؛** ای موسی بچه‌های کوچکشان را عطش می‌کشد؛ از عطش می‌میرند. **وَ كَبِيرُهُمْ جِلْدُهُ مُنْكَمِشُ؛** و بزرگترهای آنها هم از شدت

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵ و محدث‌قمی، نفس‌المهموم، ص ۵۲.

عطش و گرسنگی پوست‌های بدنشان چروک می‌خورد و جمع و منقبض می‌شود؛ **يَسْتَعِيثُونَ وَلَا نَاصِرَ**؛^۶

آنها استغاثه و طلب کمک می‌کنند؛ اما هیچ یاور و دادرسی نیست که به فریاد آنها برسد.

علی‌ای‌حال واقعه‌ی عاشورا، واقعه‌ی بسیار جانگدازی است؛ انسان هر گوشه‌ی آن را که نگاه کند، خدا می‌داند چه صحنه‌های عجیب و حیرت‌انگیزی مشاهده می‌شود که همه‌ی وجود شخص را به آتش می‌کشد.

امروز روزی است که معمولاً یادی از طفل شش‌ماهه‌ی اباعبدالله علیه السلام می‌کنند. یک روایت هم از مقاتل در مورد حضرت علی‌اصغر علیه السلام بخوانم و امیدوارم همین را به‌عنوان عرض ادب خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام از همه‌ی ما بپذیرند. خاطرتان هست حضرت اباعبدالله علیه السلام چندین بار برای وداع به خیمه‌ها آمدند. در یکی از این بارها، شاید هم بار آخر بوده یا یک نوبت قبل از آن، حضرت آمدند با همه‌ی اهل خیماداع کردند؛ با فرزند بزرگوارشان امام سجّاد علیه السلام هم که در آتش تب می‌سوختند و حتی رمق نشستن نداشتند، خداحافظی کردند. وقتی اباعبدالله علیه السلام آمدند، امام سجّاد علیه السلام خواستند به حالت نشسته دربیایند، عمّه‌ی بزرگوارشان، حضرت زینب علیه السلام پشت امام سجّاد علیه السلام رفتند و سنگینی بدن ایشان را نگه داشتند تا ایشان فقط بتوانند بنشینند. امام حسین علیه السلام با امام سجّاد علیه السلام وداع کردند؛ با خانم‌های حرم وداع کردند؛ با بچه‌های کوچک، پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها وداع کردند. بعد فرمودند: **ناولینی ولدی الصغیر حتی اودّعه**؛^۷ طفل شش‌ماهه‌ی مرا بیاورید، می‌خواهم با او هم وداع کنم. حضرت طفل را گرفتند، منتها اینجا سیمای حضرت، سیمای دیگری است؛ این بار که با طفل به میدان می‌روند، لباس رزم را درمی‌آورند؛ عمّامه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر، عبای پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوش،

۶. بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۵۹۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۸ و جزایری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۱۹۷ و طریحی، المنتخب‌فی جمع‌المراثی، ص ۲۸۴.

۷. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۱۶ و محدّث‌قمی، نفس‌المهموم، ص ۳۱۷ و امین، لواعج‌الاشجان، ص ۱۳۹.

سوار اسب جنگی هم نیستند و این طور که نقل شده، بر شتری سوار می‌شوند؛ یعنی اصلاً حالت رزم ندارند؛ بین لشکر دشمن می‌آیند و می‌فرمایند: آخر من چه کردم که خون مرا حلال می‌دانید؟! **یا قَوْمِ بِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟**^۸ آخر به چه مجوزی ریختن خون مرا حلال می‌دانید؟ مگر من پسر پیغمبر شما نیستم؟! مگر پیغمبر ﷺ در مورد من و برادرم حسن به شما نفرمود: **هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ**؛^۹ این دو سرور جوانان بهشتند؛ به چه مجوزی می‌خواهید خون مرا بریزید؟! بعد که دیدند گوششان بدهکار نیست، بعضی‌ها گفتند: **بَعْضًا لِأَيِّكَ!**^{۱۰} روی کینه‌ای که از پدرت علی عليه السلام داریم، می‌خواهیم تو را بکشیم! اباعبدالله عليه السلام آخرین سند مظلومیت خودشان را رو کردند؛ از زیر عبای شریفشان فُنداقه‌ی این طفل شش‌ماهه را بیرون آوردند و فرمودند: **یا قَوْمِ إِنْ لَمْ تَرَخْمُونِي فَارْخُمُوا هَذَا الطُّفْلَ**؛^{۱۱} ای قوم! اگر به من رحم نمی‌کنید، این بچه‌ی شش‌ماهه که دیگر گناهی نکرده است؛ اگر از نظر شما من مجرمم، چون با یزید بیعت نکرده‌ام، این بچه‌ی شش‌ماهه که گناهی ندارد؛ به او رحم کنید و ببرید سیرابش کنید؛ نمی‌گویم به من آب دهید که فکر کنید ممکن است خودم استفاده کنم؛ خودتان ببرید و سیرابش کنید. این کار اباعبدالله عليه السلام خیلی تکان‌دهنده بود! بین لشکر عمرسعد، ولوله افتاد. بعضی گفتند: حسین راست می‌گوید؛ این بچه‌ی شش‌ماهه که با ما جنگ ندارد! این بچه چه جرمی کرده است؟ می‌گوید ببرید یک قطره آب به او بدهید؛ این بچه مگر چقدر آب می‌خورد؟ چه مانعی دارد که این بچه را آب بدهیم؟ حالا خود حسین را بکشیم. عمرسعد دید در سپاهش ولوله افتاده است؛ نزدیک است سپاه از هم بپاشد و ممکن است روبه‌روی خودش بایستند. چون این جنایت یعنی کشتن یک

۸. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۳ و محدث قمی، سفينة البحار، ج ۵، ص ۵۷ و منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۹۳.

۹. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۴ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۷۵ و محدث قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۹۳.

۱۰. موسوعة الامام الحسين، ج ۴، ص ۳۳۹. (به نقل از قندوزی، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۸۰) و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۸، ص ۱۸۵.

۱۱. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۴ و محدث قمی، سفينة البحار، ج ۵، ص ۵۷ و منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۹۴.

بچه‌ی شش‌ماهه از تشنگی هیچ توجیهی ندارد؛ این بود که عمرسعد به حرم‌له که بغل دستش بود، رو کرد و گفت: حرم‌له بیکار ایستادی، جوابش را نمی‌دهی؟ حرم‌له گفت: امیر! جواب پدر را بدهم یا پسر؟ بنا به آنچه در مقاتل نقل است، عمرسعد گفت: سفیدی زیرگلو‌ی بچه را نمی‌بینی؟ و تیر از چله رها شد! **فَذَبِحَ الطَّغْلُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ!**^{۱۲} تیر باید سوراخ کند؛ اما این تیر سر برید! ذبح کرد! از گوش تا گوش علی‌اصغر علیه السلام را برید و خون از گلو‌ی علی‌اصغر علیه السلام فواره زد!! امام حسین علیه السلام دست را زیر گلو‌ی علی‌اصغر علیه السلام گرفتند و این خون‌ها را به سمت آسمان پاشیدند. در روایات داریم ملائکه‌ی آسمان می‌آمدند و این خون‌ها را می‌قاییدند؛ قطره‌ای از خون علی‌اصغر علیه السلام بر زمین نریخت. حضرت به خدا عرضه داشتند: **هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ!**^{۱۳} این مصیبتی که هرکسی را نابود می‌کند، سنگینی آن هرکسی را هلاک می‌کند، تحملش بر من سبک و آسان است، چرا که این قربانی را در برابر چشم خدای خود می‌دهم. **هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ!**

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^{۱۴}

۱۲. محدث قمی، نفس‌المهموم، ص ۲۱۶ و موسوعة الامام الحسين، ج ۱۱، ص ۸۸۱.

۱۳. سیدین طاووس، لهوف، ص ۱۱۷ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶ و محدث قمی، نفس‌المهموم، ص ۳۱۸.

۱۴. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.